

این زمینه مذهبی یعنی عنوان ظل الهی یا تظاهر به دینداری به آن‌ها نوعی مصونیت و مشروعیت می‌داد و بر همین اساس جز اطاعت کورکورانه و فرمانبرداری انتظاری از مردم نداشتند و با چشم رعیت به مردم نگاه می‌کردند آن‌ها خود را شبان و مردم را رعیت می‌خواندند. رعیت نیز غیر از فرمانبرداری حقوقی نداشته است.

انقلاب مشروطه ایران در پی‌رهایی از حکومت استبدادی و دستیابی به "قانون" در برابر بی‌قانونی و رعیت‌پروری بود. در مشروطه وثیقه و سندی میان شاه با مردم و حکومت به امضاء رسید که حدود اختیارات هر سه طرف را معین می‌کرد. قانون تجاوز از آن حد و حدود به وسیله حاکمیت را محدود می‌کرد. طرفی که در این وثیقه ابدی و پایدار شناخته شد مردم یا ملت بود که در پرتو مشروطه رو به رشد و قدرت پیش می‌رفت و آن چیزی که هر لحظه در معرض تغییر و تبدیل قرار می‌گیرد، دولت و هیأت حاکمه بود نه ملت. طبق اصل ۴۴ قانون اساسی پادشاه از هرگونه مسؤولیتی میرا بود و هیچ مسؤولیتی نداشت بلکه این دولت بود که مسؤولیت امور را برعهده داشت و در برابر مجلس و مردم مسؤولیت داشت. شاه در وثیقه تنها عنوان تشریفاتی غیرمسؤول محسوب می‌شد تا برای خود اختیارات نامحدود و مطلق تصور نکند و بدان نپردازد.

بر طبق اصل ۳۵ قانون اساسی سلطنت و دیعه‌ای دانسته شد که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده بود. در وثیقه در صورت تجاوز و ارتکاب به امری که به ضرر مردم بود شاه عزل و یا محاکمه و تنبیه می‌شد. یقیناً اگر محمد علی شاه به سفارت بیگانه پناه نمی‌برد سرنوشته بهتر از لویی شانزدهم نداشت.

بر طبق اصل ۴۴ قانون اساسی مشروطه پادشاه از هرگونه مسؤولیتی میرا بود، او می‌باید سلطنت می‌کرد نه حکومت، اما در هفت دهه بعد از انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی این امر از روی کاغذ تجاوز نکرده بود. از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۲۹۴ یعنی در مدت نه سال، سه بار مجلس تعطیل و بسته شد. بار اول در سال ۱۲۸۷ محمدعلی شاه مجلس را با حمایت جناح روحانیت مشروطه‌خواه به توپ بست و نمایندگان از مجلس را اعدام و تعدادی را به تبعید روانه کرد و عده ای نیز فراری شدند.

مجلس دوم در سال ۱۲۹۰ با التیما توأم روس‌ها تعطیل و بسته شد. با شروع جنگ جهانی اول و ورود نیروهای روسی به ایران مجلس شورای ملی در سال ۱۲۹۴ برای بار سوم تعطیل گردید و نمایندگان مجلس به قم و کاشان و اصفهان و کرمانشاه کوچ و یا فرار کردند که در تاریخ به نام سفر مهاجرت

معروف است. تا سال ۱۳۰۰ که مجلس چهارم آغاز به کار کرد حدود شش سال مجلس تعطیل بود. در همین فاصله کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به وقوع پیوست. رضاخان مدارج قدرت را از وزارت جنگ و نخست‌وزیری و فرماندهی کل قوا تا رسیدن به پادشاهی در کمتر از پنج سال طی نمود و در همین مدت زور عریان را علیه مخالفان سیاسی خود به کار برد. او با ایجاد بحران‌های مصنوعی و به بهانه برقراری امنیت داخلی مخالفان را ترور و یا تبعید و زندان کرد و درصدد تغییر سلطنت و قانون اساسی برآمد تا خود به عنوان پادشاه همه کاره مملکت و وارث مشروطه گردد. لایحه تغییر سلطنت و تبدیلی احمدشاه در زیرزمین خانه سردار سپه تنظیم گردید نه در مجلس. شبانه یکایک نمایندگان را برای امضای لایحه به آن‌جا کشاندند.

در روز نهم آبان سال ۱۳۰۴ در هنگام ورود نمایندگان به مجلس "سپهبد احمدی" در جلوی درب مجلس دیده می‌شد که به نمایندگان عواقب عدم همکاری آن‌ها را گوشزد می‌کرد. در آن مجلس مدرس در حال خروج از مجلس فریاد می‌زد که اگر صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون است. مصدق در مخالفت با پادشاهی رضاخان نطق تاریخی خود را بیان کرد و در همان جا گفت:

اگر ما قایل شویم که آقای رئیس الوزرا پادشاه بشوند، آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند، شاه هستند، فرمانده کل قوا هستند، در مملکت مشروطه رئیس الوزرا مهم هستند نه پادشاه... می‌خواستید از روز اول بیایید و بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود... بنده اگر سرم را ببرند تکه تکه کنند زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم (۲۶) علاوه بر مصدق و مدرس نمایندگان دیگری مانند تقی‌زاده و دولت‌آبادی با تغییر سلطنت مخالفت کردند اما حدود ۸۰ نفر از نمایندگان به تغییر قانون اساسی رأی دادند. مصدق مجلس مؤسسان اول را نماینده ملت ایران نمی‌دانست و آن را مجلسی قلابی نامیده بود. رضاخان با بهره‌مندی از ارتش و نیروهای انتظامی توانست سلطنت را به حکومت خود تبدیل نماید.

او بارها مجلس را طویله خطاب کرد. او ظاهر مشروطه را حفظ کرد ولی آن را از محتوای واقعی‌اش تهی کرده بود. تمام نمایندگان از دوره ۵ به بعد تا مجلس ۱۳ به وسیله نیروهای نظامی و دخالت شاه وارد مجلس شدند. مصدق در همین زمینه در نطق ۲۷ مهرماه سال ۱۳۲۹ گفته است:

در دوره پنجم و ششم مجلس هر وقت که دولت لایحه پیشنهاد می‌کرد و نمایندگان نمی‌خواستند به آن رأی بدهند، موقع طرح آن سرتیپ محمدخان درگاهی رئیس نظمیه در مجلس حاضر و حضور او سبب می‌شد که نمایندگان بدون شور

و بحث زیاد لایحه را تصویب کنند و از این جهت مقرر شده بود که در آن روزها شاهنشاه فقط اشاره‌ای بکند و آن‌ها در مجلس لایحه دولت را تصویب کنند.^(۲۷)

براساس اصل ۳۹ قانون اساسی مشروطه هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت جلوس نمی‌کرد مگر این که قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی و با حضور نمایندگان مجلس و هیأت وزیران باید قسم یاد می‌کرد که پای‌بند به قانون اساسی و حافظ آن باشد و از حدود خود خارج نگردد. حکومت رضاشاه دارای همه ویژگی‌های رژیم‌های گذشته در سراسر تاریخ ایران بود. شهروندان از هیچ‌گونه حقوقی بهره‌مند نبودند. امتیازاتی هم که از سوی دولت به افرادی داده می‌شد در یک چشم به هم زدنی پس گرفته می‌شد. قانون چیزی جز تصمیم‌ها و هوس‌ها یا خواسته‌های مستبدانه رضاخان نبود. او خودسرانه و با توجه به میزان قدرت و اراده خود قانونگذاری و قانون‌شکنی می‌کرد. مجلس مانند ابزاری بی‌قدرت در دست پهلوی اول در آمد و تقریباً همه کسانی که در به قدرت رسیدنش نقش داشتند کشته یا زندانی یا تبعید و یا از کار برکنار و یا فراری و یا کاملاً نوکر بی‌اراده شده بودند. او زمانی که دست به کودتا زد دارای هیچ‌گونه املاکی در ایران نبود، ولی در سال ۱۳۲۰ که از قدرت کناره‌گیری کرد، مالک ۵۶۰۰ قلم ملک در ایران بود که همه را با زور از صاحبانش گرفته بود. رضاشاه همه قدرت و به تبع آن همه ثروت را در اختیار و انحصار خود درآورد. همه وظایف و

تصمیم‌گیری‌ها نیز بر عهده او بود، در مقابل جامعه از هیچ حقوقی و حق تصمیم‌گیری در قبال نظام برخوردار نبود، لذا مسؤولیتی در برابر حاکمیت احساس نمی‌کردند. به همین علت رفتن رضاشاه هیچ عکس‌العملی را به دنبال نداشت، زمانی هم که او کشور را ترک کرد نه تنها مردم از او حمایت نکردند بلکه خروج او را به یکدیگر تبریک گفتند، حتی نمایندگان مجلس ۱۳ که دست چین خود او بودند، او را دزد و چپاولگر، دیکتاتور و خودکامه نامیدند.

محسن صدر که زمانی وزیر دادگستری و محرم اسرار او بود نوشت: پیوندهای وی با ملت آن چنان گسسته شده بود که وقتی نیروهای خارجی او را به صورت اسیر به خارج بردند، مردم نه تنها ابراز تأسف نکردند بلکه از خروج وی به وجد آمده به یکدیگر تبریک گفتند.^(۲۸) این امر نباید به هیچ‌عنوان دلیلی بر بی‌وفایی مردم ایران فرض شود، زیرا او برای مردم ارزش قابل نبود و رهبران آن‌ها رایا ترور کرده در زندان و تبعید نموده یا

آن‌ها را مجبور به سکوت نموده بود.

تغییر قانون اساسی و نه اصلاح آن برای بار دوم به‌وسیله محمدرضای انجام گرفت. بار اول رضاشاه در دو دهه قبل از آن قانون اساسی را نه به نفع مردم بلکه برای به قدرت رسیدن خودش تغییر داده بود. او در سال ۱۳۲۷ جهت افزایش اختیارات خود از طریق تجدیدنظر و تغییر قانون اساسی برآمد. انتخابات مجلس مؤسسان دوم در حالی که حکومت نظامی بر پا بود برگزار گردید. در آن مجلس ماده‌ای به قانون اساسی اضافه شد و اصول ۴۸ و ۴۹ مورد تجدیدنظر قرار گرفت. در این مجلس اختیار انحلال مجلسین به شاه داده شد. همچنین "حق وتو" به شاه این اختیار را داده بود که وقتی قانونی از مجلسین گذشت با آن مخالفت نماید و می‌بایست آن قانون برابرخواست شاه مورد تجدیدنظر قرار گیرد. مصدق عدم مخالفت نمایندگان مجلس ۱۵ و حتی نوشته کتبی بعضی از نمایندگان برای تغییر قانون اساسی را در مصاحبه‌ای مورد ملامت قرار داد و به خبرنگاران که آن‌ها را به خانه خود دعوت کرده گفت:

مجلس مؤسسان در قانون اساسی به شاه نوعی اختیار داد که هر وقت خواست مجلس را بتواند منحل کند و با حربه انحلال همیشه نمایندگان را تهدید کند تا هر چه لازم دارند به‌وسیله وکلا تصویب بکنند. آقایان محترم! در هیچ عصری از اعصار، حق ملت ایران از طریق وضع قوانین این‌طور زیر پا نرفته و برای انهدام مشروطیت تا این درجه جدیت نشده است... نمایندگان دوره ۱۵ گور خود را به

دست خودشان کردند.^(۲۹)

آقای حایری نماینده مجلس دوره شانزدهم در جلسه ۲۹/۷/۲۷ درباره دخالت شاه در تشکیل مجلس مؤسسان دوم و ناچیز شمردن نمایندگان مجلس گفته است: ایشان (شاه) در یکی از نطق‌ها وکلا را احضار کرده بودند، به آن‌ها گفته بود: ما همچون اصلاحی می‌خواهیم بکنیم و ما یک همچو تصمیمی گرفته‌ایم، شما (نمایندگان) را هم برای مشورت نخواستیم.^(۳۰)

این گفته حایری نشان می‌دهد، شاه هیچ ارزشی برای نمایندگان مجلس قابل نبوده تنها آن‌ها را زینت مجلس می‌دانست. فلسفه وجودی مشروطیت کم کردن قدرت حاکمان و جلوگیری از تجاوز آن‌ها به حقوق ملت و افزودن بر حقوق مردم بوده است ولی پهلوی دوم با تغییر و تجدیدنظر در اصول قانون اساسی اوضاع را به وضعیت سیاسی اجتماعی ماقبل مشروطه برگرداند که در آن شاه همه‌کاره است، اگر محمدعلی‌شاه

اگر ما قایل شویم که آقای رییس‌الوزرا پادشاه باشوند، آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند، شاه هستند، فرمانده کل قوا هستند، در مملکت مشروطه رییس‌الوزرا مهم هستند نه پادشاه... می‌خواستید از روز اول بیایید و بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود... بنده اگر سرم را ببرند که تکه‌ام کنند زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم

مجلس را به توپ بست ولی محمدرضا قدرت را از دست نمایندگان خارج ساخت و آن را مانند دوره ما قبل مشروطه در انحصار خود درآورد.

مصدق در مجلس ۱۶ مشروطه در اعتراض و مخالفت با افزایش قدرت شاه در مذاکرات ۲۹/۳/۱۵ گفته بود: "بعد از مجلسی که به عنوان مجلس مؤسسان برخلاف افکار عمومی تشکیل شد و از این مردم کسی به نمایندگی در آن نبود که از قانون اساسی دفاع کند من می گویم قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند و هرگونه تغییری که غیر از این باشد مورد تصدیق ملت ایران نیست و کار مجلس مؤسسان بی ارزش و غیر معتبر است. قانون اساسی مال مردم است..."

اگر مردم خواستند قانون اساسی تغییر بکند، شاه هم باید رضایت بدهد... نظر بنده این است که هر وقت قانون اساسی باید تغییر بکند. باید با مردم به طور آزاد مشورت کرد. این مجلس مؤسسان قلابی است و ملت ایران زیر بار این مجلس مؤسسان نخواهد رفت. .. قانونی که مخالف میل مردم باشند قانون نیست. شاه می خواهد از ملت ایران حق و تو بگیرد و شاه می خواهد وقتی یک قانون از مجلسین گذشت بفرماید که من با این قانون مخالفم و با حق و تو آن را مورد تجدیدنظر قرار دهد؟ در این جا شاه طلبکار است و ملت ایران مدیون.^(۳۱)

از این زمان به بعد شاه از طریق مجلس مؤسسان موفق می شود قدرت نامحدود قبل از مشروطه را احیا نماید تا هر وقت بخواهد در برابر مجلس بایستد و یا آن را منحل نماید یا قوانین مصوبه مجلس را و تو نماید؟ از مجلس ۱۸ به بعد با سخت گیری که در مورد کاندیدا شدن نمایندگان و تقلب در انتخابات، نمایندگانی وارد مجلس شدند که مطیع اوامر ملوکانه و دعا و ثناگوی شخص اول مملکت و چکمه پوش او بودند. نخست وزیران نیز فاقد قدرت و تنها تابع اوامر شاهانه بودند. دکتر مصدق در مجلس ۱۶ درباره میزان قدرت نخست وزیر به رزم آرا چنین گفت:

"من آن کسی هستم که بوق اتومبیل ها را قذغن کرده ام."

زمانی که در یادار رمزی عطایی دو بار از هویدا پرسیده بود چرا از قدرت و اختیارش استفاده نمی کند؟ نخست وزیر هر دو بار با شرمساری پاسخ داده بود که او در واقع چیزی بیش از یک منشی نیست.^(۳۲) وقتی هم که سفیر بریتانیا از هویدا می پرسد که چرا به شاه توصیه نمی کند از فرهنگ گفتمان استفاده نماید، هویدا به او پاسخ می دهد:

در فرهنگ شاهنشاهی فقط یک نفر حرف می زند و بقیه تنها باید گوش بدهند؟

فردوست در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی می نویسد: کسی حق نداشت از شاه سؤال نماید، کسانی که به حضور او شرفیاب می شدند تنها باید گوش می کردند و حق سؤال کردن نداشتند. هویدا در پاسخ برادرش فریدون که از او خواسته بود استعفا دهد پاسخ داده بود: در ایران استعفا وجود ندارد، باید صبر کرد تا وقتی که شاه دستور دهد به خانه خود بروید.^(۳۳)

هنگامی که شایعه شده بود که "سمعی" قرار است به جای هویدا نخست وزیر شود به دیدار شاه رفت تا بگوید توان قبول نخست وزیری را ندارد، شاه به او گفته بود:

اگر ما بخواهیم کسی را وزیر کنیم تنها کاری که باید بکنیم تصمیم گرفتن است. سپس شاه به جاده کوچکی در محوطه کاخ اشاره کرد که جوی آبی از میان آن روان بود و گفت: این جاده باریک را ببینید، می بینید چقدر باریک است. نخست وزیران ما هم همین قدر اختیار دارند.^(۳۴)

هویدار در هنگام پذیرش مسؤلیت نخست وزیری از طرف شاه گفته است: لحن شاه آمرانه، بی چون و چرا و غیرقابل بحث بود. نخست وزیر در حضور شاه نباید از هیچ کس به جز نام خانوادگی نامی ببرد و کسی را آقا یا خانم خطاب کند؟^(۳۵)

تصمیم گیری در همه امور در دست یک نفر یعنی با شخص شاه بود، او به هیچ قیمتی حاضر نبود نظارت خود را بر همه امور تخفیف دهد. شاه از فکر تقسیم قدرت با هویدا که سال های منمادی به عنوان نخست وزیری مطیع به او خدمت کرده بود تنفر داشت و دوری می کرد.

اداره اطلاعات و پژوهش وزارت خارجه آمریکا در گزارش خود به

انقلاب مشروطه ایران در پی رهایی از حکومت استبدادی و دستیابی به "قانون" در برابر بی قانونی و رعیت پروری بود. در مشروطه وثیقه و سندی میان شاه با مردم و حکومت به امضاء رسید که حدود اختیارات هر سه طرف را معین می کرد. قانون تجاوز از آن حد و حدود به وسیله حاکمیت را محدود می کرد

سازمان متبوعش توصیفی واقعی و به دور از هرگونه شائبه ارائه می دهد. در آن گزارش شاه این گونه توصیف شده است:

شاه کنونی فقط پادشاه نیست، نخست وزیر بالقوه و فرمانده کل قوا نیز هست. او کلیه اقدامات مهم دولتی را در اختیار دارد. در نیروهای مسلح هیچ ترفیع درجه ای از ستوانی به بالا بدون تصویب صریح او انجام نمی گیرد. در مورد پیشنهادهای اقتصادی، خواه پذیرش در خواست وام و خواه محل نصب کارخانجات با نظر اوست.

اوست که تصمیم می گیرد دانشگاه ها چگونه اداره شوند چه کسی باید به جرم فساد تحت تعقیب قرار گیرد، چه اشخاصی به نمایندگی مجلس انتخاب شوند. مخالفان تا چه اندازه اجازه فعالیت داشته باشند و چه قوانینی باید به تصویب مجلسین برسد. او بر این باور است که حکومت شخص او در حال حاضر تنها راه برای اداره ایران است.^(۳۶)

داریوش همایون وزیر اطلاعات رژیم سابق درباره دخالت شاه درباره مطبوعات گفته است: انتخاب سردبیر کیهان با خواست ارباب بود، براساس تجربه من، همیشه این شاه بود که روزنامه ها را می خواند و خواستار تنبیه روزنامه نگاران می شد. شاه معتقد بود که او منافع ایران را بهتر از هرکسی تشخیص می دهد، او همه ایران را ملک مطلق خود

می دانست. علم درباره تمامیت خواهانه شاه گفته است:

وقتی سند مالکیت کاخی در جزیره کیش را به شاه تسلیم کردم، شاه سند را جلویم پرتاب کرد و گفت: مگر می خواهی فقط یک وجب خاک ایران مال من باشد، تمام ایران مال من است.^(۳۷)

همه کسانی که بر ایران به قدرت و حکومت دست یافتند همین باور را نسبت به این سرزمین داشتند. این باور فرمانروایان به زمان داریوش نیز می رسد. بنا به گفته دکتر زرین کوب: آن گونه که از یک روایت بالنسبه قابل اعتماد هرورت برمی آید، به دنبال پاره ای مذاکرات که بین او و متحدانش در باب بهترین نوع فرمانروایی برای ایران آن عصر انجام شد، سلطنت فردی، سلطنت مطلقه تنها راه منطقی برای حفظ امپراتوری بود که بعداً در کتیبه خود این سلطنت مطلقه را به مثابه عطیه ای از جانب خداوند (اهورامزدا) تلقی کرد.^(۳۸)

متکی بودن نظام حکومتی به اراده یک فرد که انقلاب مشروطه به

بر طبق اصل ۴۴ قانون اساسی مشروطه پادشاه از هرگونه مسؤولیتی مبرا بود، او می باید سلطنت می کرد نه حکومت، اما در هفت دهه بعد از انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی این امر از روی کاغذ تجاوز نکرده بود. از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۲۹۴ یعنی در مدت نه سال، سه بار مجلس تعطیل و بسته شد

خاطر بر هم زدن آن نظم صورت گرفته بود از عوامل سقوط حکومت پهلوی دوم و پدرش و همه حکومت های خودکامه بوده است. در نظام شاهنشاهی قانون چیزی بیش از تصمیمات و هوس ها و خواسته های مستبدانه شاه نبود. در این نظام زمانی تک حزبی بدشمرده می شد و زمانی دیگر تک حزبی مقدس می شد و مخالفین تک حزبی باید مملکت را ترک می کردند. در عصر پهلوی اول و دوم برخلاف دوره بسته ماقبل مشروطه تنها فقدان قانون نبود که موجب خودکامگی شاه گردید بلکه در دوره بعد از مشروطه با وجود قانون اساسی و وجود پارلمان و تفکیک قوا، حکومت خودسرانه قانون شکنی می کرد و برخلاف قانون اساسی قانون گذاری می کرد. تصمیم های مستبدانه و خودسرانه شاه جای قانون را گرفت. استبداد قانونی با وجود مجلس و موارد دیگر تجاوز به حقوق ملت، احساس شدید ترس و ناامنی بی اعتمادی و بی اعتقادی، سرخوردگی، انزجار و گوشه گیری را در میان مردم پدید آورد. تبلور ترس به هنگام ضعف حاکمیت تبدیل به انرژی انفجار آمیزی گردید که انقلاب سال ۵۷ نتیجه آن بود.

یادآوری قسمتهایی از موضع گیری ها و اعتراضات امام به عملکرد خلاف حاکمیت و دفاع از مشروطه و حقوق مردم در تدوین قانون اساسی و بستن مبادی استبداد و بازتولید آن در نوشتن قانون اساسی دوم مؤثر بوده

است. در سال ۱۳۴۰ امام در تلگرافی که برای شاه فرستاد گفته است: علم برخلاف قانون اساسی مطبوعات کشور را مختنق کرده، آقای علم تخلف خود را از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و برملا نمود.^(۳۹)

امام حتی در ۴۱/۷/۲۸ در تلگراف به علم، حق رأی دادن به زن ها و انتخاب آن ها در همه مراحل را به این علت که مخالف نص اصل ۱۲ از متمم قانون اساسی بود مورد اعتراض قرار داد و آن را غیرقانونی اعلام نمود و خواهان ابطال آن گردید.^(۴۰) امام در آبان ماه ۱۳۴۱ در پاسخ به سؤال بازرگانان و اصناف شهر قم در مورد انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی گفته است: اگر چیزی از مجلس گذشت و مخالف قانون اساسی بود ارزش قانونی ندارد و این امر از هر مجلسی بگذرد مطرود، و وکلای آن قابل تعقیب هستند.^(۴۱) امام در فروردین سال ۴۲ در پیام خود به ملت، "محاصره علما" توسط رژیم شاهنشاهی را مورد نکوهش قرار داد و گفت:

مراجع و علمای اسلام بعضی محصور و بعضی محبوس و مهتوک هستند... در تهران حضرت آیت الله خوانساری و بهبهانی در محاصره شدید قرار دارند و عده ای از علمای محترم را محبوس نمودند و ما ز آن ها به هیچ وسیله ای نمی توانیم اطلاع پیدا کنیم.^(۴۲)

در پیام دیگری به ملت در ۴۲/۲/۱۲ امام همه قانون شکنی ها را به شاه نسبت داد و نوشت: جنایات مدرسه فیضیه به دستور ایشان است... به دستور اعلیحضرت است که به دانشگاه بریزند و دانشجویان را بکوبند، مأموران تمام قانون شکنی ها را به شاه نسبت می دهند.^(۴۳) امام در بیانات خود در ۴۳/۱/۲۶ رژیم را مخاطب قرار داد و گفتند: ما می گوئیم شما آقا بیاید به قانون اساسی عمل کنید. می گذاریم قانون را زمین، شما یک نماینده ای بفرستید ما هم یک نماینده ای می فرستیم... به قانون اساسی عمل کنید اگر ما حرفی زدیم... قانون اساسی مطبوعات را آزاد کرده است. بگذارید به قانون اساسی عمل بشود؟ بگذارید مطبوعات آزاد باشد.^(۴۴)

قانون اساسی که می گوید: ملت ها باید آزاد باشند. ملت ایران مردمش آزاد باشند. مطبوعات باید آزاد باشد، هیچ کس حق ندارد جلوی قلم را بگیرد.^(۴۵) ما حرفمان این است که آقا به قانون اساسی عمل کنید، مطبوعات آزادند، قلم آزاد است. بگذارید مطالب را بنویسند.^(۴۶) ما می گوئیم که مطبوعات آزاد باشند، ما می گوئیم که این قدر فشار به مردم نیاورید؟ این قدر کتک نزنید؟ این قدر فحش ندهید، تمام قوانین را زیر پای خودتان گذاشتید.^(۴۷) امام در ۴۳/۶/۱۸ در محکوم شمردن محکومیت آیت الله طالقانی و مرحوم بازرگان و دکتر سبحانی و اعتراض به عملکرد قوه قضاییه گفته است: به قدری خلاف قوانین و مقررات در دادگاه ها جریان دارد که موجب تأسف است. محاکمات سری، حبس های قبل از ثبوت جرم، بی اعتنائی به دفاع مظلومین، متأسفیم از مظلومیت این اشخاصی (طالقانی، بازرگان، سبحانی) که به جرم دفاع از اسلام و قانون اساسی محکوم به حبس های طولی المدت شده و باید با حال پیری و نقاهت در زندان برای اطفاء شهوات دیگران به سر می برند.^(۴۸)

امام در ۴۶/۱/۲۷ در نامه ای برای هویدا نوشت: نقض قانون اساسی سند عقب افتادگی است، رفراندوم غیرقانونی و در عین حال قلابی سند عقب افتادگی است. آزاد نگذاشتن ملت برای انتخاب وکیل و نصب

اشخاص معلوم الحال به دستور دیگران بی دخالت ملت دلیل ضعف و عقب افتادگی است... اگر ۱۰ روز آزادی به گویندگان و نویسندگان بدهید، جرایم شما برملا خواهد شد، قدرت آزادی دادن ندارید؟ سلب آزادی مطبوعات و تکیه کردن به سازمان به اصطلاح امنیت سند عقب افتادگی است... فشار به مراجع اسلام و علمای اعلام و تاخت و تاز به دانشگاه جز خدمت به اجانب چه نتایج داشت... چرا با دانشجویان در داخل و خارج این نحو معامله می کنید.^(۴۹)

امام در ۵۳/۱۲/۲۱ گفتند: سلب آزادی مطبوعات و دستگاه‌های تبلیغاتی و اجبار آن‌ها به تبلیغ برخلاف مصالح کشور، نقض قانون اساسی است. تجاوز به حقوق مردم و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی نقض قانون اساسی است... انتخابات قلابی و تشکیل مجلس فرمایشی، محو مشروطیت نقض قانون اساسی است. اصولا دخالت شاه که به حسب نص قانون اساسی مقام غیرمسئولی است در امور کشور و قوای مملکت بازگشت به دوران سیاه استبداد و نقض قانون اساسی است.^(۵۰)

در اعلامیه مشترک حضرات آیات عظام، امام، میلانی، نجفی مرعشی و طباطبایی قمی که به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در ۴۳/۳/۱۵ صادر گردید، آمده است: ... علمای اسلام وظیفه دارند از اعدام‌های بی‌جهت و تبعیدهای دسته‌جمعی و محاکمات غیرقانونی و محکومیت‌های بدون مجوز بی‌زاری جویند و صلاح حال ملت و مملکت را در هر حال بیان کنند، این‌ها جرم است این‌ها ارتجاع سیاه است!^(۵۱)

اکثر محققین و مورخین بر این باورند که روند سقوط دولت صفویه در واقع از زمان شاه‌عباس که عصر عظمت و قدرتمندی صفویان است آغاز گردید ولی فروپاشی آن در زمان شاه‌سلطان حسین در یک قرن بعد عینیت پیدا کرد. در هنگام ورود شاه‌عباس به کاشان مردم از زن و مرد تا یک فرسنگی شهر به استقبال او آمده بودند.

زنان با نقاب‌های بالازده و روی باز دیده می‌شدند. از دیدار شاه مردم چندان شادی کردند که مایه تعجب بود با آن که سرداران شاه‌عباس مردم را از سر راهش می‌رانند و گاه به سختی می‌زدند کاری از پیش نبردند. بسیاری از مردم به شاه رسیدند و خود را بر زمین افکندند و جای سم‌اسپس را بوسه زدند، زنان نیز بر سینه می‌کوبیدند و از خدا می‌خواستند که عمر ایشان را بگیرد و بر عمر شاه بیفزاید.

گروهی نیز قفس‌هایی پر از کبوتر و پرندگان دیگر در دست داشتند و همین که شاه از برابرشان می‌گذشت آن‌ها را آزاد می‌کردند، چرا که شاه به مردم ایران آزادی داده بود!! دسته دیگر گاوهایی برای قربانی کردن حاضر ساخته بودند.^(۵۲) اما در سال ۱۱۳۵ در حالی که اصفهان به تصرف افغانه در آمده بود کسی شاهزاده طهماسب میرزای فراری را که برای جمع‌آوری نیرو رفته بود تا اصفهان را نجات دهد یاری نکرد؟ زیرا صفویان که در ابتدا خود صوفی بودند، در نهایت صوفی کش از آب درآمده بودند.

کارل یاسپرس گفته است: تاریخ شرح تلاش آدمی برای کسب آزادی است.

نزدیک به یک قرن از پیروزی انقلاب مشروطه می‌گذرد، آیا با پایان سده اول مشروطه، هر نوع استبدادی در ایران پایان خواهد یافت.

بی‌نوشت‌ها:

۲۶- تشیع و مشروطیت، حایری، ص ۱۹۳

۲۷- تاریخ ۲۰ ساله، مکی، ج ۳، ص ۴۸۷

۲۸- خاطرات صدرالاشرف، محسن صدر، ص ۷۹

۲۹- باختر امروز، ۲۸/۶/۲۳

۳۰- کتاب سیاه، مکی، ج ۱، ص ۴۷۷

۳۱- مصدق سال‌ها مبارزه و مقاومت، نجاتی، ج ۱، صص

۱۷۰-۲۰۹

۳۲- اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۵۳/۱۵۴، ص ۲۲

۳۳- ابوالهول ایرانی، دکترعباس میلانی، ص ۲۷۶

۳۴- همان منبع، ص ۴۶۹

۳۵- همان منبع، ص ۲۱۶

۳۶- همان منبع، صص ۲۱۹ - ۲۱۸

۳۷- یادداشتهای علم، ج ۲، ص ۲۶۵

۳۸- روزگاران، زرین کوب، ج ۱، صص ۷۴ - ۷۳

۳۹- صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۵

۴۰- همان منبع، ص ۳۸

۴۱- همان منبع، ص ۴۲

۴۲- همان منبع، ص ۶۲

۴۳- همان منبع، ص ۸۳

۴۴- همان منبع، ص ۱۰۴

۴۵- همان منبع، ص ۱۰۵

۴۶- همان منبع، ص ۱۰۷

۴۷- همان منبع، ص ۱۰۹

۴۸- همان منبع، ص ۱۲۱

۴۹- همان منبع، صص ۳۳ - ۲۳۱

۵۰- همان منبع، ص ۳۵۶

۵۱- همان منبع، ص ۱۱۸

۵۲- زندگی شاه‌عباس، نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۵۵

